



بابه قران

۳

بابه قران

د ښوړه ښواري ښوړه ښواري

بابه قران یکی از هنرمندان صاحب سبک و بزرگترین نوازنده و معرف شیوهی موسیقی شمال شرق افغانستان که طی یک سدهی گذشته هنرمندی نظیر او نداشته‌ایم؛ و با تأسف فراوان که تا کنون نیز نداریم، در سدهی بیستم میلادی نام دنبوره با نام بابه قران پیوند بلافصلی داشته‌است؛ چنانچه اسم رباب با نام استاد محمد عمر و در سطح جهانی واژه‌ی سیتار با نام راوی شنکر.

بابه قران که نعمات جاودانه‌اش در رادیو افغانستان نیز ثبت گردیده و ازان طریق صدها بار به گوش شنونده‌گان رسیده‌است؛ در سرتاسر کشور شهرت فراگیری دارد و در سطح جهانی نیز مقامش به‌عنوان یک هنرمند پیشرو تثبیت‌است؛ چنانکه با پژوهشی در تارنمای جهانی (انترنت) در می‌یابیم که اسم بابه قران در بیش از چهل و هشت پایگاه این شبکه به‌زبان انگلیسی وجود دارد که توأم با ذکر هنر، سبک و مهارت‌های او در نواختن دنبوره‌است و برخی

نیز آگاهی فروش ثبت نواخته هایش. و در بخش فارسی نیز پایگاه‌های دیگری وجود دارند، که با این اسم بر می‌خوریم. ولی با تأسف که در داخل کشور و توسط پژوهشگران افغانستان در باره‌ی این هنرمند برجسته تا کنون نوشته‌یی به‌نشر نرسیده که ادا کننده‌ی دین بزرگ او باشد که بر ما دارد؛ و تأسف بسیار نیز در آنست که بیشترین افراد فرهنگی و شخصیت‌های هنری ما با دست‌آورد های سترگ این هنرمند بزرگ نا آشنا هستند و حتی اسم اصلی او را نیز شاید افراد انگشت شماری بدانند.

هنرمند فرزانه جناب عبدالوهاب مددی که یگانه پژوهشگر تاریخ موسیقی معاصر کشور بوده و سالها مدیریت عمومی موسیقی رادیو و ریاست بخش موسیقی اتحادیه‌ی هنرمندان میهن‌مان را بر عهده داشتند، در کتاب ارزشمند شان سرگذشت موسیقی معاصر افغانستان در یادآوری از نوازنده‌گان دنبوره می نویسند: «هنرمندی که استادی معروف در نواختن دنبوره‌است؛ بابه قران از اهالی اولسوالی خلم ولایت سمنگانست. از بابه قران چند پارچه نغمه‌ی دنبوره در آرشیف موسیقی رادیو افغانستان موجودست؛ ولی نگارنده را متأسفانه به‌زنده‌گینامه‌ی خود او دسترسی پیدا نشد.»^۱

نگارنده‌ی این سطور نیز در جریان پژوهش حاضر برای دومین بار در یافتن نام اصلی یک هنرمند معروف و شناخته شده، با درمانده‌گی روبرو گردید. بار نخست در سال ۱۳۵۸ش که مسؤولیت آرشیف‌های نشراتی رادیو تلویزیون کشور بر عهده‌ی این قلم بود؛ در یکی از برنامه‌های یک‌دامن گل که به‌ابتکار نگارنده، همه روزه از طریق آن اداره به‌مدت بیست و پنج دقیقه به‌صورت مستقیم به‌نشر میرسید؛ از شنونده‌گان پرسیدیم که اسم اصلی بیلتون چیست؟ و وعده دادیم که برای نخستین پاسخ درست تلفنی تا ختم برنامه‌ی همان روز، یک ست چارده عددی کست‌های آواز احمد ظاهر را که در دست‌گاه افغان موزیک تولید شده بود، به‌جایزه خواهیم داد؛ در ظرف پانزده دقیقه چهل

و پنج جواب گرفتیم که شانزده اسم مختلف را برای ما داده بودند؛ در حالیکه خود نیز نمیدانستیم کدام یکی اسم اصلی بیلتون است؛ چون این فیر بدون خریطه را با اطمینان اینکه مدیریت عمومی موسیقی رادیو تلویزیون برای دادن همچو معلوماتی هر آن آماده خواهد بود، انجام داده بودیم؛ ولی وقتیکه به مدیر عمومی، معاون، مدیران بخش‌های مختلف موسیقی چون دوست بسیار عزیز ببرک وسا، وهاب مددی، حامد حسینی، غلام‌علی حیدر (نیساز) احمدعلی نادری (ترنم) و عده‌یی از پرودیوسران برنامه‌های موسیقی مراجعه کردیم که اغلب آنها خود هنرمندان موسیقی نیز بودند؛ هیچ یک اسم اصلی بیلتون را نمیدانستند؛ بالاخره عزیز غزنوی گفت تنها کسی که با ما کمک خواهد توانست، نسیم کمیک‌ست که قراردادهای هنرمندان نزد اوست.^۱ ولی از بخت بد ما نسیم نیز در آن لحظه در داخل عمارت رادیو-تلویزیون نبود، تا اینکه در آخرین دقائق نشر برنامه، او را در آمریت موسیقی وزارت اطلاعات و فرهنگ یافتیم؛ وی در جواب تلفنی گفت که اسم بیلتون مومن خان است و تخلصش را پیر و استادش بهایی جان برای او انتخاب کرده است. بدین ترتیب بنده‌ی الله و نطاقان برنامه - نوریه کاظمی و عنایت عبیدی - را که با داشتن عضویت آرشیف، از طریق آن پروگرام مشق گوینده‌گی می نمودند؛ و در آن لحظه دستپاچه‌تر از من بودند؛ از درد سر نجات داد؛ و هیچ کسی هم جایزه را مستحق نشد. در حالیکه در افغانستان کسی نبود و اکنون هم کسی نیست که آواز بیلتون را نشینده و با نام هنریش آشنایی نداشته باشد.

در مورد بابه قران نیز عین معضله عرض وجود کرد، تا اینکه به‌عنوان آخرین چانس، دل نادل با دوست گرامی وحید قاسمی به تماس شدیم؛ از آنجایی که ایشان از هنرمندان جوانیست که در همین بیست سال اخیر ظهور نموده، بر چکاد محبوبیت نشسته است؛ توقع کمی وجود داشت که اسم بابه قران را که در سالیان کودکی او چشم از جهان فرو بسته است؛ بداند. ولی از آنجاییکه

یکی از ویژه‌گی‌های کارهای هنری وحید قاسمی استفاده از موسیقی مردمی کشور بوده، تلاش او در بهره‌وری از این گونه‌ی موسیقی برای حفظ اصالت‌های فرهنگ موسیقایی کشور در ساخته‌هایش و به‌ویژه توجه جدی وی به سبک‌های مردمی ساز و آواز و کاوش‌ها و پژوهش‌هایش در موسیقی شمال کشور و استفاده از اصالت‌های هنری آن در ساخته‌ها و خواندن او وضاحت کامل دارد؛ چنانکه در یکی از سی دی‌های خویش که آهنگی از شیوه‌ی موسیقی خلم را بابه قران نام داده و هنرمندانه اجرا کرده‌اند. ازینرو امیدوار بودیم که گرهی از مشکل ما خواهند گشود، که خوشبختانه چنین نیز شد. وحید جان قاسمی گفتند تصادفاً "چند سال پیش ازین از زبان چند تن از اهالی خلم ولایت سمنگان چیزهایی در باره‌ی بابه قران شنیده‌اند که بر اساس آن «اسم اصلی بابه، عبدالغفارست که در نخستین سالهای نوجوانی پیشه‌ی چوپانی^۲ داشته در دشت و دامان زمردفام و پر از لاله‌ی یاقوتی حکومتی خلم ولایت سمنگان نی شبانی همدم و مونس شب و روزش بود و بعدها انگشتانش با تارهای دلتواز دنبوره آشنا شد؛ سنگ یا قیراق را نیز به‌مهارت می‌نواخت».

ولی پسان‌ها، هنگامی که کتاب خلم در درازای تاریخ نوشته‌ی قاضی عبدالحی تاشقرغانی به‌دست نگارنده افتاد؛ واضح شد که مبنای معلومات جناب قاسمی نیز همین کتاب بوده‌است؛ زیرا درین اثر نوشته شده که اسم بابه قران عبدالغفارست و نام پدر او سلطان؛ در سال ۱۲۸۹ خورشیدی در گذر ده حسن شهر تاشقرغان حکومتی خلم ولایت سمنگان دیده به‌جهان گشوده‌است.^۳

چون در سمت شمال کشور رسمست که مردم دوستان نزدیک شان را به القاب مستعاری یاد می‌کنند، که خود به‌آنان می‌دهند؛ این القاب به‌سبب مهارت‌ها، تکیه کلام، عیوب جسمانی، خصوصیات اخلاقی، پیشه‌ی خود و یا پدر شخص مورد نظر و مانند اینها به‌افراد داده می‌شود؛ مانند کل قدوس، عبدالله اره‌کش، برات منتو، مراد جیت، ایشان شله و امثال اینها؛ و بابه قران را نیز به

علت جمله‌یی که مانند تکیه کلام استعمال می‌کرد؛ نظیر عبدالرشید دوستم به آن ملقب ساختند. مارک زلوبین اتنو موزیکو لوجست امریکایی در کتاب ارزشمندش موسیقی در فرهنگ شمال افغانستان می‌نویسد که «بابه قران که در آغاز هنرمند شوقی بوده، به‌مرور زمان به‌یک نوازنده‌ی مسلکی مبدل گشت؛ چون رفقای دسته‌اش میخواستند بدانند که او در برنامه‌یی با آنها اشتراک می‌ورزد یا خیر؟ در جواب آنها می‌گفت «قران، قران؛ اگه قران داشته باشه چرانی با شما میرم» و این قران، قران گفتن او سبب شد تا به‌بابه قران معروف گردیده، اسم اصلی‌اش فراموش شود.

زلوبین که در سال ۱۹۶۸م/۱۳۴۷ش بابه قران را ملاقات نموده بود، می‌نویسد که وی در آن سال، در حدود هشتاد سال عمر داشت؛ که به‌این ترتیب سال پیدایش او را میتوان در حوالی ۱۲۶۷ش/۱۸۸۹م قید کرد. ولی تاریخی را قاضی تاشقرغانی سال تولد او دانسته، با این تاریخ بیست سال تفاوت دارد. از آنجایی که ثبت تاریخ تولد در خانواده‌ی یک چوپان فاقد سواد در کشور ما امریست ناممکن؛ واضح می‌گردد که جناب قاضی یا منبع معلومات دهنده‌ی ایشان این تاریخ را از روی حدس و گمان نوشته‌اند؛ و زلوبین نیز با آنکه یک پژوهشگر دقیق امریکاییست؛ درین مورد ناگزیر از به‌کار بستن حدس و گمان بوده است؛ زیرا سیمای بابه قران را که نگارنده فقط یکبار در سال ۱۳۵۱ش در رادیو افغانستان هنگام مصاحبه با داکتر فیض‌الله ایماق مدیر برنامه‌های محلی رادیو دیده بود؛ تأیید نمی‌دارد. عکس‌های این هنرمند که از همان برهه‌ی تاریخ به‌دسترسست؛ او را در سنین هشتاد ساله‌گی نشان نمی‌دهد؛ زیرا بابه قران با وجود کبر سن آدم دل‌زنده‌یی بود و ظاهرش با سن و سال وی زیاد سازگار معلوم نمی‌شد. او باوجود ریش سفید، جسم توانمند و دل شادی داشت. و از طرفی دیگر خودش در همین مصاحبه، سن خویش را هفتاد سال وانمود کرده‌است که متن این گفتگو هم در آرشیف رادیو

موجودست؛ و هم در مجله‌ی پشتون ژغ به نشر رسیده بود.^۷ نکته‌ی جالب درین مصاحبه‌ی بابہقران این بود که او در برابر میکروفون رادیو نشست؛ و مصاحبه‌اش روی نواز ضبط می‌شد. زمانی که داکتر ایماق از او پرسید که به‌آواز کدام هنرمند بیشتر علاقه دارد؟ بابہقران به‌چهار طرفش نگریسته در حالی رنگ چهره‌اش اندکی به‌سرخی گراییده بود سرش را نزدیک گوش فیض‌الله ایماق برده، کمی آهسته‌تر گفت: همی اوغان زن! صدایش دل مه کباب می‌کنه، بسیار خوب می‌خواند. آواز بسیار پرسوز داره. داکتر ایماق باز پرسید: کدام هنرمند موسیقی پشتورا می‌گویی نامش چیست؟ بابہقران در پاسخ گفت: نامشه نمی‌دانم گل گل داره؛ همو که می‌خوانه «ورو، ورو قدم کیژده آشنا». منظور او قمرگل بود؛ و در ادامه گفت: «از رخشانه خونپرس! آوازش مره کشته؛ ساریان را هم دوست دارم»^۸ و این حرف‌هایش نیز همه ثبت شد که ممکنست هنوز هم در آرشیف برنامه‌های محلی رادیو موجود باشد. پس سال تولد بابہقران بر اساس گفته‌ی خود او - که این هم تقریبی ست - ۱۲۸۱ ش می‌شود.

سال وفات بابہقران را نیز به‌صورت دقیق نمیدانیم؛ اما اینقدر معلوم گردید که وی تا پس از سقوط رژیم سلطنت در افغانستان نیز در قید حیات بوده‌است؛ زیرا در سال ۱۳۵۵ خورشیدی یحیی آصفی مؤسس افغان موزیک به‌قول جناب شمس‌الدین مسرور کستی مرکب از چارده آهنگ او را در کابل به‌ثبت رساند که هریک از کاپی‌های آن را به‌مبلغ چهارصد و پنجاه افغانی عرضه می‌کرد؛ در حالیکه سایر کست‌های تولید افغان موزیک بیست افغانی بیشتر قیمت نداشتند. این گفته‌ی هنرمند ورزیده‌ی کشور آقای مسرور دو نکته را می‌رساند؛ نخست اینکه بابہقران بین سال‌های ۱۳۵۵ و ۱۳۵۷ دیده از دنیا فروبسته‌است؛ زیرا در فستیوال موسیقی مردمی که بعد از کودتای ۷ ثور ۱۳۵۷ به‌اشتراک همه هنرمندان بزرگ ولایات کشور در کابل برپا شد، بابہقران حضور نداشت؛ و این می‌رساند که وی باید بین این دو تاریخ جهان را

وداع گفته باشد. دودیدگر اینکه خریدار کست‌های باب‌قران مؤسسات و پژوهشگران خارجی بوده‌اند که او را به‌عنوان بزرگترین هنرمند سبک موسیقی شمال کشور می‌شناختند و از آثارش برای بررسی‌های اتنوموزیکولوژی استفاده می‌کرده‌اند؛ زیرا در داخل افغانستان علاقه‌مندان موسیقی توانایی پرداخت ۴۵۰ افغانی را برای یک کست موسیقی نداشتند؛ به‌علت آنکه این مبلغ در آن زمان ثلث معاش ماهانه‌ی یک مامور دولت بود.

با آنکه سال وفات باب‌قران را جناب قاضی عبدالحی تاشقرغانی قوس ۱۳۶۷ ش قید کرده‌اند؛ و به‌این‌ترتیب وی باید یکصد سال زنده‌گی کرده باشد؛ ولی پذیرش این تاریخ برای درگذشت باب‌قران نیز خالی از اشکال نیست؛ زیرا پس از کودتای هفتم ثور ۱۳۵۷ ش سراغی از باب‌قران نداریم. اگر او درین سالیان زنده می‌بود، دولت وقت که تظاهر به‌مردمداری می‌نمود، از وی قدر می‌کرد و در امور تبلیغاتی از شهرت توده‌یی او سوء استفاده می‌نمود. دو دیگر اینکه هیچ‌یک از تاریخ‌هایی که جناب قاضی در مورد باب‌قران یاد کرده، اساس درستی ندارد؛ چنانکه در مورد تأسیس گروهی مرکب از باب‌قران، بنگیچه، و باب‌نور نوشته‌اند که این‌دسته در سال ۱۳۶۰ تشکیل یافته بود؛ حال آنکه بنگیچه به‌تاریخ ۱۷ جدی ۱۳۵۹ به‌شهادت رسیده، و خود باب‌قران نیز نباید درین سال زنده بوده‌باشد. گروهی را که او با باب‌نور، حکیم و صمد تشکیل داد، در دوره‌ی شاهی بود که به‌قول

شفاهی استاد واصف باختری، صوفی صاحب عشق‌ری (که در سال ۱۳۵۸ رخت ازین جهان بریسته‌است) در سفری که برای شرکت در مراسم نوروز و میله‌ی گل سرخ به‌شهر مزار



داشت، ضمن وصف برنامه‌ی موسیقی این دسته در شعری سروده بود:

مطربان همچون سخیداد و قران توله‌چی‌ها چون صمد اندر میان

اساس این فرمایش قاضی صاحب عزیز شاید عکسی باشد که تنی از انتوموزیکولوجست‌های خارجی در دهه‌ی پنجاه شمسی در باغ جهان‌نمای خلم، هنگام ثبت آهنگ «بلبلک سنگ شکن» بنگیچه و حمیدالله، برداشته است که بابه قران نیز به‌عنوان نوازنده در پهلوی آنان وجود دارد.

از آنجاییکه چوپانان و پاده‌بانان، رمه‌های گوسفند و گله‌های گاو را در دامان دشت‌های شاداب و کوه‌های سر به‌فلک کشیده و سرسبز به‌چرا می‌برند؛ در طول روز و یا شب‌ها تنهای تنها از دام‌های شان نگهداری می‌کنند؛ اغلب برای فرار از تنهایی به نی پناه می‌برند، و بابه قران نیز سالیان آغازین نوجوانی را با تمرین نی و بعد با تمرین دنبوره سپری کرد؛ و به‌گونه که خود می‌گفت: در بیست ساله‌گی که هنوز چوپان بود؛ دنبوره‌یی را به شش قران خریده در بیابان های خلم به‌تمرین این ساز پرداخت؛^۱ چون درین رشته خود را صاحب استعداد یافت؛ خواست راز و رموز نواختن اصولی این ساز را از استادی فرا گیرد؛ پس در همان آوان به‌سوی تنبورنواز معروف خلم استاد حکیم معروف به‌حکیم تنبوری دست شاگردی دراز کرد؛ و در اندک مدت زیره‌کاری به‌نوا درآوردن دنبوره را آموخت. چون بزودی به‌خوشنوازی شهرت یافته، پایش به‌چایخانه های زادگاهش تاشقرغان باز گردید؛ و سپس مورد استقبال اهل بقیه‌ی سمنگان، بلخ، جوزجان، تخار و فاریاب قرار گرفت.

چایخانه‌ها در فرهنگ شمال کشور هم حیثیت رستوران را دارد و هم مقام هوتل را؛ زیرا مردانی که محصولات صنعتی و یا زراعتی شان را برای فروش به مراکز شهرها می‌آورند، ناگزیرند که روز برای صرف غذا و یا رفع خسته‌گی و شب برای استراحت روی تخت این چایخانه‌ها؛ در آن جا گردهم آیند. و این گردهمایی‌های دور از خانه و خانواده، که بعد از مجالس شادی و غم و یا مراسم دینی و مذهبی؛ مهمترین جمعآمدهای مردمی‌اند؛ دام روزی

هنرمندان محلی نیز شمرده شده، به آنان مجال هنرنمایی می دهد. نقالان و افسانه‌گویان خواننده‌ها و نوازنده‌گان، مسخره‌بازان و مقلدان اجزای جدایی ناپذیر این مجالسند؛ و بابه قران نیز در دو چایخانه‌ی معروف خلم که چنین زمینه‌ها را میسر کرده بود؛ گاهگاهی همچو یک هنرمند شوقی برای مردم می نواخت؛ چون شهرتش از مرزهای تاشقرغان فراتر رفت؛ پیشه‌اصلی را رها کرده در آغاز دهه‌ی دوم عمرش به مزارشریف رفت و به نوازنده‌گی پرداخت. در آن هنگام بابه برکت در اوج شهرت و محبوبیت قرار داشت؛ چون بابه قران از نزدیک با او آشنا گردید، رشته‌ی استوار مؤدت و دوستی بین شان برقرار گردیده، نتیجه آن شد که بابه قران از وی چیزهای زیادی بیاموزد و پیرو مکتب او گردد. در سالیان بعد بابه قران بسیاری از ساخته‌های این استادش را می‌نواخت، تا آنها را از فراموشی نجات دهد، به‌گونه‌یی که جناب وحید قاسمی گفتند در بین مردم خلم دو نغمه‌ی بابه قران به نامهای بمبو برکت و بابه‌خانه‌یی یاد می‌گردد و این حرف، گفته استاد الفت آهنگ را تأیید می‌دارد که نغمه‌ی معروف بابه قران که در بین مردم کابل به نام او یاد می‌گردد، در اصل ساخته‌ی بابه برکت‌ست، چنانکه پیش ازین در بازشناسی بابه برکت یاد کردیم؛ او را برخی از معاصرینش به سبب تحصیلات و اقامت او در هند، بابو برکت نیز می‌نامیدند؛ چون واژه‌ی بابو که کلمه‌ی هندی و به معنای باباست؛ برای مردم عامه‌ی خلم نامأنوس بود، آن را به بمبو تبدیل کرده‌اند. واژه‌ی بمبو صورت گفتاری «به‌انبوه» و «انبوه» است که در زبان عوام به صورت عبارات بمبو، بمبو ریش و بمبو قخک، کاربرد عام دارد، که نخستین و دومی به شکل تمسخر و طنز به مردان دارای ریش انبوه و بزرگ و دومی به پیرمردان نظرباز و بدچشم اطلاق می‌گردد. ولی مردم فعلی خلم که به علت بعد زمان، با نام بابه برکت کمتر آشنایی دارند، فکر می‌کنند که نغمه بمبو برکت به معنای انبوه برکت و پر برکت‌ست، و آن نغمه را خانقاهی و نیایشی فکر می‌کنند؛ از طرف

باب‌هاج و نرهند

دیگر نغمه‌ی باجه‌خانه‌یی که بدون استدلال و گفتگو از ساخته‌های اوست؛ زیرا مؤسس و رهبر گروه باجه‌خانه‌ی مزارشریف باب‌ه برکت‌ست که تقریباً همه آهنگ‌های آن که در قدیم نواخته می‌شد، از ساخته‌های ویند. بهر حال باب‌ه قران در اواخر عهد امانی به‌شهرتی در ولایات مجاور نیز دست می‌یابد و زمینه‌ی آن مهیا می‌گردد که موسیقی را به‌صورت جدی‌تری دنبال نموده، آن را به‌عنوان پیشه‌اش برگزیند.

تعدادی از هنرمندان شوقی خلم که به شهر مزارشریف در رفت و آمد بودند؛ همراه با باب‌ه قران تصمیم ایجاد دسته‌یی را می‌گیرند که قرار نقل قول وحید قاسمی از مردم خلم، در پهلوی باب‌ه قران، «حکیم طنبوری، صمد توله چی، شریف زیربغلی نوار، اکه نورمحمد غیچکی که بعدها او را باب‌هنور نیز می‌گفتند، و بچه‌ی رحمان دنبوره‌یی و خواننده اعضای این دسته بوده اند». و همین هایند که سبک موسیقی خلمی را انکشاف داده، در سرتاسر ولایات شمال کشور تعمیم بخشیدند. این گروه تا اواخر دهه‌ی سوم سده‌ی شمسی حاضره فعال بوده و در سرتاسر کشور شهرت داشت. ولی حوزه‌ی فعالیت‌های آن از بدخشان تا فاریاب را فرا می‌گرفت و گاهگاهی در جشن‌های استقلال در کابل نیز هنرنمایی می‌کرده‌اند.

خواننده‌ی این گروه بچی رحمان (بچه‌ی رحمان) یعنی پسر رحمان که به علت شهرت و محبوبیت پدر هنرمندش در منطقه، به نام او شهرت یافته‌است، هنوز اسم خودش را نمی‌دانیم. و او از خواننده‌گان معروف و صاحب سبکی بود که هنوز ساخته‌هایش در بین هنرمندان مردمی ما عامست؛ مانند داستان توره و یا آهنگ

ای ساز بچی رحمان گوش کنید ای عزیزان

سه شب و روز بخوانم بیتم همیشه تمام^۱

که بارها توسط بیلتون، گل محمد استالفی، حمیدالله چاریکاری و دیگران خوانده شده است.

قرار معلومات محترم حفیظ انصاری کارمند سابق اداره‌ی برنامه‌های سینمایی تلویزیون افغانستان، «رحمان و یوسف دو برادر هنرمند و اهل تاشقرغان بودند. یوسف دنبوره‌چی عیار طبیعت و از یاران توره‌ی معروف بود». این گفته‌های جناب انصاری را متن ترانه‌ی توره نیز تأیید می‌کند، که در آن آمده‌است:

توره جانم توره‌چی یوسف دنبوره‌چی
کتیش ده بلا مانده مامد سنگچار کی^{۱۱}

بهر صورت؛ آنانیکه چنین هنرمندان پیشتاز را از نظر انداخته توجه شان را در بررسی تاریخ موسیقی معاصر افغانستان صرف به خرابات کابل معطوف می‌نمایند؛ اشتباه‌چی که خیانتی را به تاریخ و فرهنگ کشور مرتکب می‌گردند؛ زیرا اگر سبکی از موسیقی مروج کشور ما توسط هنرمندان و دانشمندان محله‌ی خرابات کابل انکشاف داده شده، نوابغی چون استاد سرآهنگ و امثال ایشان از آنجا سر برآوردند؛ استادان صاحب سبک مکاتب دیگر موسیقی ما چون بابه قران؛ استاد حیدر تاری، کریم هروی، بابه برکت، دری لوگری و ده ها تن دیگر از خلم، هرات، مزار، لوگر، مشرقی، قندهار و سایر ولایات برگنجینه‌ی موسیقی پرغنای ما نیز افزوده‌اند، که بنابر مشی یکطرفه و ناشیانه دولت‌های وقت برای جامعه به صورت درست شناسانده نشده‌اند، ولی آثار جاودانی اینها خود باعث شناخت شان در عرصه‌ی جهانی بوده‌است که نمونه‌یی از اینها شخصیت مورد بحث ما بابه قران است. با آنکه هنوز سه‌دهه‌ی کامل از سفر آنجهانی بابه قران نمی‌گذرد؛ به‌استثنای ولایات سمنگان، بلخ و تخار شاید اکنون در ولایات دیگر اسم او نیز برای همه‌گان آشنا نباشد؛^{۱۲} ولی آثارش که وقت به وقت از طرف مؤسسات هنری بین‌المللی انتشار یافته بر موسیقی

* از سال ۱۳۸۵ ش/۲۰۰۶ م بدینسو که شبکه‌های جهانی تلویزیونی ما یکی به‌دنبال دیگر به فعالیت آغاز کردند نام شخصیت‌های قدبرافراشته‌ی ما چون بابه قران را به جایگاه اصلی شان نشانده‌اند؛ چنانکه اکنون اسامی بابه قران و باز گل و بنگیچه و امثال آنها برای نسل جوان ما معادل به‌ارزش‌هایی در دانش موسیقی‌اند. با آنکه این ارزش‌ها را برخی از بی‌مایه‌گان برای پوشش ابتدال و ناتوانی‌های شان به کار می‌گیرند؛ و فکر ◀

سایر کشورها نیز اثر می‌گذارد که حتی شامل امریکا هم می‌گردد. به طور نمونه؛ در مجموعه‌های بسیار نفیس و زیبای سفری به دنیای ناشناخته‌ی موسیقی افغانستان: A Journey to an Unknown Musical World که به تاریخ ۲۱ نوامبر سال ۱۹۹۵ از طرف شبکه‌ی جهانی World network و افغانستان: دست نا خورده Afghanistan Untouched که به تاریخ ۲۰۰۳/۸/۷ از طرف چارراهی سنت‌ها Traditional Crossroads به نشر رسیده، پارچه‌های زیبای دنبوره‌ی بابه‌قران نیز شاملست؛ و از طریق همین سی‌دی‌هاست که برخی هنرمندان غرب قدم در جای پای بابه‌قران گذاشته‌اند؛ چنانکه سه، چهار سال پیش ازین شان‌پال Sean Paul هنرمند جمیکایی‌الاصل امریکا آهنگ شیک ذت تنگ؛ مس انابلا Shake that thing; Ms. Annabella را از آهنگ معروف بابه‌قران برداشته که تا به امروز نیز آهنگ روزست. هنرمند بزرگ هند و جهان راوی‌شنکر نیز در برنامه‌ی کنسرتش در عهد بریژنف در کاخ کریمین مسکو در اجرایی در راگ بهیروی گوشه‌یی از یک نغمه‌ی بابه‌قران را وارد کرده‌است^{۱۳} که مانند قسمتی از آهنگ «انار انار» بابه برکت در اجرای سیتار استاد رییس‌خان بخش دلانگیزی از آن پارچه شمرده می‌شود.^{۱۴}

دنبوره از جمله‌ی آلات موسیقی اصیل و ابتدایی کشور ماست که فقط دو تار داشته دسته‌ی آن فاقد پرده بندیست؛ ازینرو وسعت صدای آن بسیار محدود بوده؛ نواختن درست و اصولی این ساز نیز مهارت و تمرین زیادی می‌خواهد؛ تا انگشتان به‌قرار گرفتن در فواصل معین عادت کنند که نغمه‌ی مورد نظر از تار بروز نماید؛ از همینروست که بسیاری از آوازخوانان محلی که در کشور ما و پاردریا به همراهی این آله‌ی موسیقی می‌خوانند؛ با حرکت دادن

◀ می‌کنند که با نامبردن ازین هنروران در آهنگ‌های بی‌کیفیت و داری سطح بسیار پایین خویش؛ می‌تواند کاستی‌های شان را تلافی کند؛ ولی آشنایی عده‌یی از جوانان با کارهای این هنرمندان نه‌تنها که برگشت اسامی بزرگ چنین هنرمندان به‌حافظه‌ی جمعیت؛ بلکه مقدمه‌ایست برای شناسایی سبک‌ها و شیوه‌های آنان برای بازسازی هنرهای ملی کشور.

انگستان بر روی تنها دو، سه فاصله‌ی متجانس با آواز شان، صرف آکورد می‌گیرند؛ ولی بابه قران هنرمندی بود که در همه موارد و مراحل با خواننده می‌نواخت و در تک‌نوازی‌ها نیز نغمه‌های کاملی را به اجرا در می‌آورد؛ و این امر در نواختن پارچه‌های محلی وی محدود نمانده، در نغمات رادیویی‌اش نیز رعایت گردیده‌است؛ چنانچه در دو پارچه‌یی که توسط بابه قران و جلیل زلاند با هارمونیم و دنبوره نواخته شده، و زیر شماره‌ی ۴۵۱۰ در آرشیف موسیقی رادیو افغانستان محفوظست؛ کمال هنر بابه قران را در می‌یابیم، و می‌شنویم که او ازین آله‌ی ابتدایی برابر با آلات پیشرفته‌ی موسیقی صدا می‌کشد؛ و حتی هارمونیم را به رقابت فرا می‌خواند؛ و این قول شادروان استاد سرآهنگ را به یاد می‌آورد که می‌گفتند: زیبایی اصلی در صدای ساز نی، بلکه در طرز اجرای نوازنده بیست که آن را مینوازد.

شیوه و سبک بابه قران بعد از و توسط شاگردانش دنبال گردیده، نامورترین آنها محمد جان معروف به بنگیچه‌ی خلمی یا تاشقرغانی و رحیم تخاری است که اصلاً "اهل خلمست؛ ولی به سبب اقامت دوامدارش در ولایت تخار؛ به تخاری معروف گردیده‌است؛ و این دو با رادیو نیز همکاری داشتند؛ قرار گرفته‌ی وحید قاسمی شاگرد مستعد دیگر بابه که در زادگاهش و ولایات مجاور آن نیز سخت معروف بوده، غلام حیدرست که به نام حیدر کل شهرت داشت و ممکنست که هنوز هم در قید حیات باشد.^{۱۵}

تعداد نغمه‌های ثبت شده‌ی بابه قران در رادیو افغانستان به صورت دقیق معلوم نیست؛ زیرا مسؤولین تنبل و بی‌مسئولیت شعبه‌های موسیقی و آرشیف رادیو خود را زحمت نداده؛ به نوشتن «نغمه‌ی دنبوره» در عقب نوارهای آرشیف بسنده کرده‌اند. از دو نغمه‌ی نواخته شده توسط او و زلاند که در صفحات پیشین یاد شد؛ نگارنده با آنها از ایامی آشناست که برای نخستین بار در سال ۱۳۴۴ از ورای امواج رادیو شنیده بود؛ زیرا گوینده‌ی برنامه‌ی «آهنگ‌های

جدید زنده یاد فقیر محمد معروف خیل - که در مکتب ابتدائیه معلم زبان پشتوی ما بود - در آن برنامه نوازنده گان این نغمات را بازشناسانده بودند. غیر ازین نغمات ساخت خود بابه قران، در سال ۱۳۵۱ پس از مصاحبه با داکتر ایماق؛ به فرمایش او سیزده نغمه‌ی دنبوره را در همان روز در رادیو ثبت نمود که ده تای آن نغمات آهنگ‌های فولکلوری زبان اوزبیکی ماست؛ زیرا برنامه‌های محلی به این نغمه‌ها اشد ضرورت داشت؛ و علت نیز آن بود که همدرین سال بنابر ابتکار حکومت موسی شفیق؛ به‌ویژه تشبث شخص صباح‌الدین کشکی وزیر اطلاعات و فرهنگ، برای نخستین بار برنامه‌هایی به زبان‌های اوزبیکی، پشه‌یی، ترکمنی و کاتی یا کته (نورستانی) به نشرات آغاز کرده بود؛ و در آرشیف موسیقی هیچ‌گونه موادی برای آنان وجود نداشت. این‌ها آهنگ‌های زیرینند:

۱ - وعده بیردینگ، کیلمادینگ (وعده دادی و نیامدی)

۲ - قره! شیرین تیلیم نی (بگو؛ شیرین زبانم!)

۳ - داد اولدیم (داد! مردم!!)

۴ - جوړه قوزیم، آل بلم (آغاز کنید، بره‌هایم!)

۵ - المه‌چه انارینگ گه بلی (خوشا سیب انار مانندت)

۶ - کیلینگ له یار اوینالیک (بیا یار که برقصیم)

۷ - بالم گه اوخشایدور آوازینگ سنی (آوازت به‌پسرم می‌ماند)

۸ - سوز له جانیم قیدین کیلدینگ (جانم بگو که از کجا آمدی؟)

۹ - من بینوا قنداغ قیله‌ی (من بینوا چی باید بکنم؟)

۱۰ - رومالیم بار، رومالیم بار (دستمال دارم، دستمال دارم)

همچنان نغمه‌ی یک آهنگ دری و دو قطعه‌ی سازی یا نغمات محلی را بر

حسب ذیل در همین روز ثبت نموده‌است:

۱۱ - توره جان

۱۲ - نغمه‌ی درزابی (درزآب از مناطق ولایت فاریابست)

۱۳ - نغمه‌ی تاشقرغاني.

همانطوریکه بابه‌قران در هنرش نماینده‌ی ناب‌ترین بخش‌های فرهنگ اصیل کشور بود، در پوشیدن لباس، طرز نواختن، اخلاق، کردار و سخن گفتن نیز مانند بابه‌های دیگر موسیقی، نماینده‌ی فرهنگ بومی سرزمینش بود. او همیشه دستاری چنداولی بر سر داشت، گویچه‌ی نضاری رنگ درازی می‌پوشید که بالای آن



چپن به‌تن می‌کرد و در کمرش دستمال سرخ رنگ گل سيب می‌بست؛ و تسبیحی و یا حمیلی در گردن می‌داشت. همیشه در تابستان‌ها چاروق یا پیزار به‌پا داشت که زمستان‌ها کلوش جای آن‌ها را می‌گرفت. در وقت نواختن همیشه سر را بلند تر از حد معمول نگه‌میداشت، تا آنجاییکه رخسار متمایل به آسمان

می‌گردید؛ و نگاه‌های نافذش به‌سوی آسمان، نواختن او را ابهت خاص و حالت روحانی میداد که شنونده را بیشتر تحت تأثیر نغمات زیبای دنبوره‌اش قرار می‌داد. در حالیکه امروز می‌بینیم که برخی از هنرمندان پیرو مکتب

موسیقی حضرت امیر خسرو بلخی ما می کوشند که با لباس هندی روی ستیج برآیند و کلمات دری را شکسته، شکسته و با تلفظ هندی ادا کنند؛ و هنرمندان جوان نیز باید با موی های دراز و لباس پر زرق و برق و مقداری آرایش ادای های مایکل جکسن را در آورند و غربی نمایی کنند. و این مسلمست که هنر بابه قران و امثال او نمایندهی فرهنگ اصیل کشور بوده؛ ماندگارست و هنر اینان مصرفی، تقلیدی، فاقد اصالت و زوال پذیر.

از کمالات بابه قران یکی آن بود که با نوای دنبوره اش شتری را به رقص می آورد؛ چنانکه در عکس می بینید؛ او در کنار شتر رقص آرایش شدهی خویش، در پای ویرانه های تاریخی معبد نوبهار بلخ، مشغول نواختن دنبوره است؛ و زنگ های بسته شده در زانوان شتر نشانهی رقص بودن آنست. بابه قران این شتر را بازنگر می نامید.

شاگرد بابه قران - بنگیچه - نیز سگی داشت که با نوای دنبورهی وی به رقص در می آمد. زلوبین عکس هایی ازین سگ رقص را در کتاب موسیقی در فرهنگ شمال افغانستان به نشر سپرده که نمونهی آن را در اینجا می آوریم. ناگفته نماند که این دانشمند از عبدالله بزباز نیز یاد نموده؛ و عکسی از او و بزباز را نیز چاپ کرده است. اما بزوی ساخت خودش بوده، با حرکات پنجه های هنرمند در نواختن دنبوره؛ در حرکت می آمده است. به عین شکل عکس ها و بازشناسی جوانی هنرمند در بامیان که مانند عبدالله بز مقوایی را به رقص در می آورد؛ در یکی از شماره های دهه های هفتاد مجلهی انتموزیکولوژی به نشر رسیده که در همین لحظه به دسترس نگارنده قرار ندارد؛ زیرا کلکسیون آن مجله را دوازده سال پیش در کتابخانه دانشگاه برکلی امریکا ورقگردانی کرده بود.



(ویگړدها و توضیحات)

۱ - مددی، عبدالوهاب. سرگذشت موسیقى معاصر افغانستان. تهران: حوزه‌ی هنری سازمان تبلیغات اسلامی. ۱۳۷۵. ص ۲۶۴.

۲ - مرحوم محمد ابراهیم نسیم که چندی پیش مدیر عمومی موسیقى رادیو و بعداً رییس موسیقى وزارت اطلاعات و فرهنگ بود، بعد از کودتای هفتم ثور به تقاعد سوق داده شده، دوباره به‌حیث مأمور اداری اجیر مدیریت عمومی موسیقى رادیو تلویزیون، به‌جای شهید چمن‌علی که توسط رژیم کودتا به جرم وطنپرستی اعدام گردید؛ مقرر شده بود؛ و همگان او را در غیاب نسیم کمیک می‌نامیدند؛ زیرا او از دهه‌ی بیستم شمسی به‌بعد در برنامه‌های عام موسیقى با مکیاژ و ریش مصنوعی روی صحنه می‌آمد و آهنگ‌هایی می‌خواند که متن آنها انتقادی بر ضعف‌های جامعه بود؛ ازینرو هنرمندان رادیو او را کمیک لقب داده بودند.

۳ - قرار گفته‌ی محترم حفیظ انصاری «با به قران به‌صورت دقیق به‌شغل پادهوانی اشتغال داشت» که شعبه‌یی از چوپانیست. آنکه رمه‌ی گوسفند و بز را به‌چرا می‌برد، در عرف چوپان خوانده می‌شود؛ ولی آنکه پاده‌ی گاوان را می‌چراند، پادهوان و آنکه گله‌اسپ را به‌چرا می‌برد، گلهوان گفته می‌شوند؛ که باید آنها را به‌صورت پاده‌بان و گله‌بان بنویسیم. رمه‌ها ملکیت خان‌های محلی و مالداران دهات اند، و چوپانان مزدور آنها؛ ولی پاده‌بان و گله‌بان هر روز صبح زود گاوها و اسپ‌های انفرادی مردم را از عقب خانه‌های شان تحویل گرفته تا شام به

چرا می‌برند؛ و پیش از تاریکی شام آنها را واپس بر می‌گردانند؛ وظیفه پاده‌بانی و گله‌بانی یا بر اساس نوبت بالای جوانان روستاست و یا این که کسی به‌صورت دائمی مؤلف به‌این کار شده و زنده‌گی او از طرف اولس با دادن اجرت کارش تأمین می‌گردد.

۴ - تاشقرغانی، قاضی عبدالحی. خلم در درازنای تاریخ. به‌همکاری فضل احمد طغیان. پشاور: انتشارات دانش. ۱۳۸۷ ش. صص ۱۶۴ - ۱۶۵.

۶ - همانجا

5 - Slobin, Mark. Music in the Culture of Northern Afghanistan. Tucson: Wenner Gren Foundation for Anthropological Research. 1976. p 42.

۷ - ایماق، فیض الله. با هنرمندان محلی آشنا شوید. پشتون ژغ. ۳۲۶. کابل: رادیو افغانستان. ۱۶ جوزای ۱۳۵۱. ص ۳۰.

۸ و ۹ - همانجا.

۱۰ - شعور؛ داکتر اسدالله. مردنامه. نسخه چاپ نشده. ص ۲۲۷.

۱۱ - شعور؛ داکتر اسدالله. مفاهیمی شفاهی و سیر تاریخی آن در افغانستان. کابل: اتحادیه ژورنالیستان. ۱۳۶۷. ص ۱۷۳.

۱۲ - مثلاً" امروز در شهر هرات کسی نه با هنر بابه قران آشناست و نه با اسم او؛ و فاجعه‌ی بزرگتر نیز آنست که مردم هرات امروز با هنرمندان خود نیز بیگانه شده‌اند. نگارنده‌ی این سطور سه سال پیش در راه برگشت به کشور عزیز، بعد از سی سال اقبال زیارت شهر پر فیض هرات را یافت و در مدت دو هفته اقامت در آن شهر در صدد یافتن کست‌های دوتار نواز برجسته‌ی کشور کریم هروی، داستان دادو و آهنگ‌های محلی هرات بود. در سه بازار بزرگ کست فروشی آن شهر با تأسف که جز سی دی، دی وی دی و کست فلم و موسیقی هندی و پاکستانی، حتی یک کست وطنی و یا محلی را به‌عنوان نمونه نیز یافته نتوانست؛ کست فروشان هرات با شنیدن اسم کریم هروی می پرسیدند که او خواننده‌است و یا نوازنده و در کدام مملکت زنده‌گی می‌کند؟ بعد از پرس و جوی زیاد آقای فایز رییس اطلاعات و فرهنگ هرات گفتند که کسی به‌نام عظیم رادیوساز در پاحصار، صاحب تعمیرگاه رادیو بود و کست‌های محلی زیادی در اختیار داشت؛ اگر اکنون زنده باشد، شاید با این قلم کمکی کرده بتواند. از خوش قسمتی دکان او در همانجا در بالاخانه‌یی وجود داشت و خودش نی. پسرش که بعد از سالیان زیاد مشتری‌یی برای کست هایش دید؛ از میان هشت، نهصد کست سخت مغتمش چند تایی را در بدل هر کاپی به مبلغ یکصد و بیست هزار افغانی برای نگارنده تهیه کرد. در دو دیداری که در آن

ایام با مجاهد کبیر جنرال اسماعیل خان نصیب نگارنده شد؛ این مطلب فاجعه‌آمیز برای شان یادآوری گردید؛ در پاسخ گفتند فجایع سالیان اخیر به مراتب عمیقتر اینست که در ظاهر معلوم می‌شوند؛ و اطمینان دادند که به‌زودی درین زمینه توجهی مبذول خواهند کرد. نمیدانم در دسرهای فراوانی که برای این بزرگمرد آفریدند، مجالی برای اقدام در زمینه‌ی تعمیم موسیقی ملی و محلی در هرات را یافت و یا خیر؟

۱۳ - در سال ۱۳۳۷ش که عمارت کابل ننداری تازه گشایش یافت؛ در ایام جشن چهلمین سالگرد استرداد استقلال کشور، تعدادی از هنرمندان بزرگ کشورهای دیگر را نیز روی صحنه‌ی دوار خود پذیره‌شد، که از جمله یکی راوی شنگر ستار نواز معروف هند بود. وی که درین سفرش با آهنگ‌های افغانی و از جمله با نواخته‌های با به‌قران آشنا گردیده بود، در روز نمایش خود به قول محترم داکتر بلال آهنگ مردمی معروف «به خدا بردی ز من عقل و دل و دینم تا تره می بینم یارک شیرینم» را با تردستی کامل نواخت که با استقبال بسیار گرم تماشاچیان روبرو گردید. این مطلب سالها پیش از قول شادروان استاد امیر محمد نیز شنیده شده بود.

۱۴ - در سال ۱۳۴۵ خورشیدی (۱۹۶۶م) ستار نواز معروف هند استاد ولایت حسین خان برای اشتراک در برنامه‌های کنسرتی ایام جشن استقلال افغانستان به کابل دعوت شده بود. در یکی از برنامه‌های خصوصی بیکه توسط یکتن از بزرگان دولت افغانستان به‌افتخار او ترتیب شده بود؛ مرحوم استاد شیدا آهنگ انار، انار با به برکت را که دو سه ماه پیش از آن در ماه‌های ثور و یا جوزای همانسال توسط ملینا باختری خانم برادر زاده‌اش، در رادیو ثبت شده بود؛ خواند. چون شهید استاد هاشم به این آهنگ نغمه‌ی زیبایی اضافه کرده بود، آن پارچه آهنگ روز شده بر سر زبانها افتاده بود. استاد با تذکر اینکه اگر آن آهنگ با ضرب کندتری خوانده شود، زیباتر خواهد شد، این آهنگ را بلمپت تر خواند؛ چون بسیار مقبول افتاد، استاد هاشم و استاد ولایت خان نیز با نواختن ستار و طبله با او همراهی کردند. طوریکه جناب داکتر عبدالقیوم بلال کلکسیونر بزرگ موسیقی معاصر کشور از استاد هاشم نقل قول می‌کنند، ایات متن این آهنگ را استاد هاشم برای ولایت خان به‌اردو شرح و ترجمه کرد. و آن استاد که زیر تأثیر زیبایی آهنگ و تصنیف آن قرار گرفته بود آن را دو باره با همراهی استاد هاشم نواخت.

استاد رییس خان ستار نواز که خواهر زاده و شاگرد استاد ولایت خان‌ست؛ در فلم رومانیتک پاکیزه در دو جا این نغمه را با اضافاتی از خود نواخت، که هم از نظر موسیقی با صحنه در تطابق بود و هم از نظر مضمون آهنگ، زیرا استاد رییس خان که این نغمه را با تمام کویف، سابقه و معنای تصنیف آن از استادش آموخته بود؛ آن را در صحنه‌هایی

نواخته است که کرکتر مرکزی فلم در حالت روانی نیازمندی حضور عاشقش بر بالین خودست و او می نوازد که انار، انار! بیا به بالینم؛ شبنم گل نار بیا به بالینم. چون بد بختانه در کشور ما ثبت چنین مسایل رایج نیست، شاید یک نسل بعد با شنیدن این آهنگ تصور کنند که انار انار ملینا باختری کاپی یک نغمه‌ی هندیست؛ در حالیکه مسأله کاملاً برعکس است. نمونه چنین پنداشت را می توان در سایت فردا در مقاله جوان اندیشمند ایشرداس در مقاله‌ی کابلی والایش ملاحظه کرد. آقای ایشرداس آهنگ «مدتی شد که ترا»ی جلیل زلاند را کاپی از آهنگ «ای میری زهره جبین» فلم هندی وقت تصور کرده‌اند، در حالیکه در تایتل‌ها یا عناوین فلم وقت به‌صراحت ذکرست که آهنگ از ساخته‌های آهنگساز و هنرمند افغانستان استاد عبدالغفور برشناست.

هنرمند هندی دیاشنکهر که در اواخر عهد جمهوریت شهید محمد داوود به عنوان استاد شهنایی کورس‌های موسیقی وزارت اطلاعات و فرهنگ به‌کابل آمده بود؛ در صد گردآوری پارچه‌های زیبای موسیقی مردمی افغانستان برآمد و در مدتی کوتاه توانست کستی مرکب از دوازده آهنگ فولکلوری ما را با شهنایی‌اش در افغان موزیک به‌ثبت برساند. امروز او در همه کنسرت‌هایش قطعات موسیقی افغانی را در ختم پارچه‌های کلاسیک خود به‌عنوان دهن یا چاشنی آخرین می نوازد و مردم نیز تصور می‌کنند که این طرزها ساخته‌ی اوست.

۱۵ - بنگیچه که شهرتی برابر با استادش داشت در آغاز رژیم تره‌کی به‌زدان افگنده شد و شکنجه گردید، زیرا او در آهنگ استقبالیه‌ی رژیم خوانده بود:

ای سون جوی اسپکی	او سون جوی خره‌کی
تخته از داوود گرفت	نور مامد تره‌کی

تازه به‌قدرت رسیده‌گان که از فرهنگ و دانش نصیبی نداشتند؛ قافیه شدن اسم تره‌کی را با لفظ خره‌کی اهانتی به‌جناب رهبر خویش تلقی نموده؛ اسپکی و خره‌کی را نیز به‌قوای طرفدار داوودخان و کودتاچیان و همچنان قوای کشور ارباب تازه به‌دوران رسیده‌ها و اردوی افغانستان توجیه نموده؛ بیچاره بنگیچه را به‌قرار نرخ بلدیة لت و کوب کردند و مدت سه‌ماه در زندانش نگهداشتند. ولی بعداً " مجاهدین منطقه این هنرمند با استعداد را به‌جرم دست یازیدن به‌موسیقی به‌شهادت رسانیدند. قرار گفته‌ی حفیظ انصاری که از مردمان آن منطقه‌است؛ رحیم تخاری نیز به‌همان سرنوشته دچار گردیده‌است.